

بررسی تحلیلی نمادها و عناصر اسطوره‌ای مشترک در شاهنامه و غزلیات شمس

آسیه قوامی*

تاریخ دریافت: ۹۸/۱/۱۲

فرهاد براتی**

تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۲۸

چکیده

موضوع «غزلیات شمس»، اثر جاودانه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، بیان مضامین عارفانه و عشق آسمانی است. مولانا در خلال این غزلیات ناب، از نمادهای اسطوره‌ای نیز برای تبیین مضامین عرفانی و سایر مفاهیم شعری استفاده کرده است. در این مقاله به بررسی عناصر اسطوره اعم از شخصیت‌ها، موجودات و نمادهایی که صبغه و نمودی عرفانی در «غزلیات شمس» داشته‌اند، پرداخته‌ایم. عناصر، موجودات و شخصیت‌های مورد بررسی در این مقاله عبارت‌اند از رستم، زال، کیقباد، سهراب، اسفندیار، ضحاک، کیکاووس، مانی، کیخسرو و موجودات افسانه‌ای همچون کوه قاف، هما، عنقا و سیمرغ که مهم‌ترین منبع آن‌ها، «شاهنامه» فردوسی است. نتیجه پژوهش این است که مولانا با استخراج عناصر اسطوره و حماسه از آثار گران‌سنگ حماسی از جمله «شاهنامه» فردوسی، از این عناصر در جهت تبیین هر چه بهتر مضامین و مفاهیم عرفانی در «غزلیات شمس» سود جست‌ه است؛ تا جایی که پژوهش‌گران ادبیات عرفانی، آن را نمونه بارز و ارزشمند حماسه عرفانی دانسته‌اند.

کلیدواژگان: مولانا، غزلیات شمس، فردوسی، شاهنامه، نماد، اسطوره، حماسه.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه دولتی سلمان فارسی، کازرون، ایران.

Asieh.ghavami@gmail.com

Fbarati58@gmail.com

** هیأت علمی بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه دولتی سلمان فارسی، کازرون، ایران.

نویسنده مسئول: آسیه قوامی

مقدمه

اگرچه شاعر حماسه‌سرا و شاعر عارف از لحاظ ایدئولوژی و تفکر قابل مقایسه نیستند، اما از لحاظ آرمان‌ها و اهداف می‌توان آن‌ها را دارای افکاری منجی‌وار دانست که یکی مانند فردوسی که حماسه‌سراست، برای آزادی میهن از دست بیگانگان قلم می‌زند و دیگری همچون مولانا که عارف است، آزادی جان از دست شیطانِ نفس را آرزو می‌کند. در تطبیق آثار حماسی-اسطوره‌ای و عرفانی نیز باید گفت که شخصیت‌های حماسی و اسطوره‌ای، جهاد اصغر یعنی جنگ و ستیز با دشمنان و عبور از هفت‌خوان را آرمان و هدف بزرگ محسوب می‌کنند و شخصیت‌های نوعی در متون عرفانی، جهاد اکبر یعنی ستیز با نفس و عبور از هفت وادی را هدف مقدس خود می‌دانند؛ زیرا «اگر حماسه و عرفان قابل مقایسه باشد که هست، می‌توان هفت‌خان را بر هفت وادی (طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فنا) که عرفا در سیر و سلوک خویش باید پشت سر بگذارند، تطبیق نمود» (یا حقی، ۱۳۷۵: ۴۵). شاعر حماسه‌سرا و شاعر عارف، یک وجه اشتراک دیگری نیز دارند و آن این است که گویی آرمان‌های بزرگ و حیاتی ملت‌ها را بر زبان می‌آورند و این امر نشان از این دارد که «هنر و ادبیات نیز مانند خواب، محل تجلی صور مثالی و ظهور ناخودآگاه جمعی است» (شایگان‌فر، ۱۳۸۰: ۱۳۹). توضیح اینکه از دیدگاه یونگ، «هنرمند، انسان است اما در معنایی والاتر، او یک انسان نوعی است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۶).

یکی دیگر از وجوه اشتراک میان حماسه و عرفان، «بهره‌گیری مشترک از نمادهای مهم و اساسی همچون سیمرغ، عنقا، هما و سایر موجودات و شخصیت‌های نمادین دیگر است» (قبادی، ۱۳۸۱: ۶). شاعران و نویسندگانی که تمایلات عرفانی دارند از نمادهای مهم‌ترین اثر حماسی فارسی، یعنی «شاهنامه» به وفور استفاده نموده و گاه خود تصاویر و نمادهای جدیدی خلق کرده‌اند. مولانا در «غزلیات شمس» بارها از شخصیت‌ها و نمادهای اسطوره‌ای و حماسی برای تبیین مضامین عرفانی استفاده کرده است. دکتر منوچهر مرتضوی معتقد است که «شمس‌نامه مولانا در حقیقت، بزرگ‌ترین حماسه عرفانی در تمام تاریخ شعر و ادب پارسی است» (مرتضوی، ۱۳۷۲: ۳۴) و سیروس شمیسا

نیز «مثنوی» مولوی و «غزلیات شمس» را نمونه‌های حماسه عرفانی می‌داند» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۳۲-۱۳۱).

هدف ما در این مقاله، بررسی و تحلیل نمادهای اسطوره‌ای در «غزلیات شمس» و مخصوصاً شخصیت‌ها و نمادهایی است که در «شاهنامه» کارکردی حماسی و اسطوره‌ای داشته، و مولانا به آن‌ها صبغه‌ای عرفانی بخشیده است. «یکی از مهم‌ترین وظایف شخصیت‌های اسطوره‌ای در «غزلیات شمس»، ایفای نقش آن‌ها در نقش سالکان یا پیران طریقت است» (شریعت کاشانی و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۹)؛ بدین توضیح که مولانا برای بیان عظمت سیر و سلوک و برای تبیین جان‌سوز بودن تازیانه‌های سلوک و دشواری آن، از شخصیت‌های اسطوره‌ای - که نماد مبارزه‌ای با توان فرابشری هستند - استفاده کرده است. مولوی اولین کسی نیست که به شخصیت‌های اسطوره‌ای صبغه عرفانی بخشیده باشد بلکه شاعران و عارفان قبل از او همچون سهروردی و سنایی نیز در این زمینه قلم زده‌اند؛ حتی به باور برخی، «انسان‌های اسطوره‌ای و کهن، نخستین عارفان گیتی بوده‌اند» (آتونی، ۱۳۸۹: ۲).

مقصود دیگری که مولانا از کاربرد شخصیت‌های اسطوره‌ای در غزلیات پر شور خود دارد، بیان نهایت آرزوها و آرمان‌های خود اوست؛ او گاه با تلفیق شخصیت‌های اسطوره‌ای و واقعی، شخصیتی همه‌جانبه خلق می‌کند تا به جنگ دیو نفس و وسوسه‌های او برود. مولوی «برای باز نمودن شور و حال‌های عاشقانه و عارفانه خود، صور خیالی اسطوره‌ای و چهره‌های افسانه‌ای - حماسی ایرانی را به کار می‌گیرد» (کاشانی، افروغ، احمدی، امینی، ۱۳۸۱: ۲۳). البته او به موجودات و داستان‌های اسطوره‌ای نیز در غزلیات خود اشاره کرده است. با این مقدمه به بررسی و تحلیل تک‌تک ابیاتی که مولانا از شخصیت‌ها و موجودات اسطوره‌ای در آن‌ها نامی به میان آورده و به عناصر اسطوره و حماسه کارکردی عرفانی بخشیده است، می‌پردازیم. البته عناصر اسطوره را در «غزلیات شمس»، به تفکیک نام و همچنین موضوع آن، یعنی ملی یا دینی بودن مورد تحلیل قرار می‌دهیم و در این میان، تأکید ما بر ابیاتی خواهد بود که مولانا از عناصر اسطوره در زمینه بیان مضامین عرفانی سود جسته و شخصیت‌ها و نمادهای اسطوره را دستمایه خلق مضامین عرفانی قرار داده است.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی در مورد بررسی نماد و نمادگرایی و یا بررسی عناصر اسطوره در «غزلیات شمس» و «شاهنامه» فردوسی به صورت جداگانه انجام شده است، اما در زمینه بررسی عناصر اسطوره‌ای مأخوذ از «شاهنامه» در «غزلیات شمس»، فقط یک مقاله نوشته شده که از نظر اهداف و روش کار، کاملاً با این مقاله تفاوت دارد: عبدالرضا سیف (زمستان ۱۳۸۲ و بهار ۱۳۸۳) در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب شاهنامه فردوسی در غزلیات شمس مولوی»، به این نتیجه رسیده که مولوی در بهره‌گیری از پهلوانان و اسامی و رسوم «شاهنامه» جای ویژه‌ای را در میان عارفان برای خود به دست آورده است. او در این مقاله به بررسی الفبایی اصطلاحاتی پرداخته که مولوی در کاربرد آن از «شاهنامه» فردوسی تأثیر گرفته و هدف او از انجام پژوهش، صرفاً اثبات تأثیرگذاری «شاهنامه» بر «غزلیات شمس» بوده و هیچ اشاره‌ای به دگردیسی و تغییر کارکرد عناصر اسطوره، از کارکرد ملی و حماسی به کارکرد عرفانی در «غزلیات شمس» نداشته است.

شخصیت‌های اسطوره‌ای ملی

رستم دستان

در بیان اهمیت شخصیت رستم برای مولانا همین بس که مهم‌ترین و کلیدی‌ترین قهرمان حماسه عرفانی مولانا ترکیب و تلفیقی است از شخصیت رستم دستان، پهلوان حماسه‌های اسطوره‌ای و ملی و شیر خدا و حیدر کرار، علی(ع)، قهرمان حماسه‌های دینی و مذهبی:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۳۷)

در دیوان «غزلیات» مولانا ۴۹ بار نام رستم تکرار شده است. البته استفاده مولانا از نام رستم در ابیات مختلف، صورت‌ها و توجیه‌های مختلفی دارد. او گاه خود را رستم معرفی می‌کند:

سیقل هر آینه‌ام، رستم هر میمنه‌ام قوت هر گرسنه‌ام، انجم هر انجم‌م
(همان: ۳۹)

گاه رستم را هم‌آورد و رقیب خود می‌خواند:

نفس ماده کیست تا ما تیغ خود بر وی زنیم

زخم بر رستم زنیم و زخم از رستم خوریم

(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۹۵)

گاه نیز آن را به منزله صفت شایسته‌ای در نظر می‌گیرد برای مبارزان با نفس:

تو رستم دل و جانی و سرور مردان اگر به نفس لثیمت غزا توانی کرد

(همان: ۵۴)

در بیت زیر نامی از رخس، اسب افسانه‌ای رستم نیز آورده شده است؛ «در ادبیات عرفانی رخس به کار خلق معانی و اندیشه‌های عارفانه آمده است، و همواره اسب ممدوح در مقام اغراق همانند رخس توصیف شده است» (سیف، ۱۳۸۰: ۶۸):

با رستم زال تا نگویی از رخس و ز تازیانه ما

(همان: ۶۳)

ابیات زیر در جهت تأکید بر اهمیت ذوق و شور و شوق آورده شده است، و رستم در این ابیات نماد انسانی کامل است که او نیز بدون ذوق و شور و شوق، نمی‌تواند شادابی و نیروی دلخواه خود را داشته باشد:

ذوقست کاندر نیک و بد در دست و پا قوت دهد

کاین ذوق زور رستمان جفت تن مسکین کند

با ذوق مسکین رستمی بی ذوق رستم پر غمی

گر ذوق نبود یار جان جان را چه باتمکین کند

(همان: ۷۹)

در ابیات زیر توانایی و قدرت رستم در گرو عنایت و توجه خدا دانسته شده است، و مولانا معتقد است که بدون عنایت خدا حتی رستم نیز دارای هیچ امتیازی نیست و پیروزی او در گرو اراده الهی است.

چون بوی عنایت تو باشد زالان همه رستم جهاندند

چون از بر تو مدد نباشد گر حمزه و رستمند بادند

(همان: ۷۹)

نصرت رستم‌ان تویی فتح و ظفررسان تویی

هست اثر حمایتت گر زره است و گر فرس

(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۱۱۶)

در بیت زیر رستم نماد شخصیت اسطوره‌ای-عرفانی است و مولانا با تشبیه دل به رستم دستان، شخصیتی اسطوره‌ای در زمینه عرفان خلق کرده که می‌تواند به راحتی هفت وادی را پشت سر بگذارد. تشبیه دل به رستم دستان تشبیهی بدیع و دلنشین و دارای بار عاطفی-حماسی است که فقط از مولانا برمی‌آید:

گفت که دل آن ماست رستم دستان ماست

سوی خیال خطا بهر غزا می‌رود

(همان: ۱۱۴)

ابیات زیر از جمله ابیات «غزلیات شمس» است که مولانا در آن، رستم را به نفس تشبیه کرده است؛ البته یکبار نیز مولوی دل را به رستم تشبیه کرده بود، اما تشبیه نفس به رستم از تشبیهات نادر در آثار مولانا است زیرا اکثراً شخصیت حماسی-اسطوره‌ای رستم در آثار مولانا و سایر آثار عرفانی در جایگاه دفع‌کننده وسوسه‌ها و ترسیم شده است نه در جایگاه خود نفس که البته این امر نشان‌دهنده سرسختی نفس و وسوسه‌های آن از نظر مولانا است:

نفس ماده کیست تا ما تیغ خود بر وی زنیم

زخم بر رستم زنیم و زخم از رستم خوریم

(همان: ۲۶۰)

در بیت زیر جان به رستم تشبیه شده است که تقریباً همسو با بیت بالاست:

پنهان مکن ای رستم پنهان تو را جستیم

احوال تو دانستم تو عشوه مخوان ای جان

(همان: ۱۶۵)

اگرچه اکثر مواقع شخصیت اسطوره‌ای رستم مورد ستایش مولانا است، اما برخی اوقات شاعر به رستم در برابر عاشقان و عارفان شهودگرا، وقعی نمی‌نهد و قدرت دنیوی

رستم را به سخره گرفته و از جان‌فشانی‌های عاشقان در طریق وصول به معشوق حقیقی سخن به میان می‌آورد؛ بیت زیر نمونه‌ای در این زمینه است:
رستم که باشد در جهان در پیش صف عاشقان

شب‌دیز می‌رانند خوش هر روز در دریای خون

(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۱۸۷)

مولانا در بیت زیر نیز همانند بیت بالا از ضعف و ناتوانی رستم در طی طریق عشق و سیر و سلوک، که مایه هزاران رنج است، سخن می‌گوید:
عشق چو خونخواره شود رستم بیچاره شود

کوه احد پاره شود آه چه جای دل من

(همان: ۱۸۹)

در بیت زیر رستم در حیطة طریقت عرفان تعریف شده، و نماد اسطوره‌ای-عرفانی از عارفی منتهی و واصل است که به نهایت طریقت رسیده و سراسر روح است و جسم خود را به کناری زده است:

من رستم و روحم طوفان قوم نوحم

سرمست آن صبحم تو فتنه را مشوران

(همان: ۲۱۳)

اگرچه در بیت زیر رستم و حمزه در برابر ممدوح شاعر ناتوان جلوه داده شده‌اند اما همانگونه که در ابتدای بحث اشاره شد، شخصیت آرمانی اسطوره‌ای مولانا در زمینه عرفان و در طریق سلوک، شخصیتی امتزاج یافته از اسطوره‌های ملی و مذهبی است و در بیت زیر نیز آوردن رستم در کنار حمزه مؤید این ادعاست:
چرخ معلق چه بود کهنه‌ترین خیمه او

رستم و حمزه کی بود کشته و افکنده او

(همان: ۲۲۳)

«انسان آرمانی و کامل در عرفان و حماسه، دارای ویژگی‌های آرمانی انسان در متون عرفانی و حماسی است» (رزمجو، ۱۳۶۸: ۲۳). در بیت زیر نیز تلفیقی از شخصیت‌های

اسطوره‌ای و مذهبی یعنی رستم و حمزه، انسان آرمانی و آرمان بشر مولانا را در میدان جنگ علیه نفس تشکیل داده است:

ای حمزه آهنگی وی رستم هر جنگی گر تیغ و سپر خواهی نک تیغ و سپر باری
(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۲۳۴)

در بیت زیر تشبیه مضمّر وجود دارد که در آن، «رخش» به جسم وجود مجازی انسان تشبیه شده است، و «رستم‌زاده» نماد سالکی حقیقی و دارای اراده‌ای قوی است که باید به رام کردن وجود و نفس خود همت گمارد:

گر شوی تو رام خود رامت شود جمله جهان

گر تو رستم زاده‌ای این رخشت آخر رام کو

(همان: ۲۱۸)

در بیت زیر رستم اسطوره‌ای عرفانی ترسیم شده که تنها از او برمی‌آید تا از مسیر دشوار خواهش‌های دل و نفس عبور کرده و به سرمنزل مقصود برسد:

بادیه‌ای هایلست راه دل و کی رسد

جز که دل پردلی رستم مردانه‌ای

(همان: ۲۴۳)

زال

در «غزلیات شمس» از زال نیز بارها نام برده شده که اکثراً همراه رستم به کار رفته است؛ البته در تمامی ابیات زال به معنای شخصیتی اسطوره‌ای به کار نرفته است و معانی مختلفی چون معنای ایهامی پیرزن، زن و ... از آن افاده شده است. برای پرهیز از اطاله کلام، صرفاً به تحلیل ابیاتی می‌پردازیم که زال در آن‌ها معنای حقیقی خود را به عنوان شخصیتی حماسی و اسطوره‌ای با صبغه عرفانی دارد.

بیت زیر در مبحث رستم توضیح داده شد و معنای مورد افاده از این بیت این است که جایگاه رستم در ادبیات عرفانی بالاتر از زال یا هر شخصیت اسطوره‌ای دیگر است:

چون بوی عنایت تو باشد زالان همه رستم جهاندند

(همان: ۹۸)

کیقباد

کیقباد اولین شاه از سلسله کیانیان است که در آثار مولانا مکرراً از او نام برده شده است. البته گاه بنا بر ضرورت وزنی با عنوان قباد نیز از او نام برده شده است. کیقباد تقریباً در اکثر ابیات به عنوان شخصیتی اسطوره‌ای در حیطه عرفان به کار رفته است. مولانا گاه کیقباد را بنده و فرمانبردار خود و اطرافیان‌اش و از جمله شمس تبریزی می‌داند:

با ما دل کیقباد بنده ست بنده ست چو کیقباد بی ما

(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۶۹)

تا بشاید خدمت مخدوم جان‌ها شمس دین آن قباد و سنجر و اسکندر و خاقان ما

(همان: ۷۶)

در بیت زیر شمس تبریزی به قباد جان‌ها تشبیه شده است:

گر نه شمس‌الدین تبریزی قباد جان‌ها است

صد هزاران جان قدسی هر دمش منقاد چیست

(همان: ۱۱۷)

مولانا در بیت زیر شمس تبریزی را مورد خطاب قرار داده، و معتقد است که او اگرچه در ظاهر درویش و صوفی به نظر می‌رسد اما ارزش وجودی او فراتر از برخی شخصیت‌های اسطوره‌ای همچون کیقباد است:

گرچه به زیر دلقی شاهی و کیقبادی

ور چه ز چشم دوری در جان و سینه یادی

(همان: ۲۷۳)

مولانا، شمس تبریزی را که از نظر او اسطوره‌ای عرفانی است، در کنار کیقباد که اسطوره‌ای ملی است قرار داده و آن دو را دارای اشتراکاتی دانسته است؛ البته این امر در تلفیق دو شخصیت رستم و امام علی(ع) نیز دیده شد و نشان‌دهنده این است که مولانا هم به اسطوره‌های ملی ایران و نیز اسطوره‌های مذهبی و عرفانی برای آفریدن بشری فرابشری توجهی همراه با احترام داشته است.

شمس حق دین تویی مالک ملک وجود ای که ندیده چو تو عشق دگر کیقباد

(همان: ۹۸)

رابطه‌ای که میان «قباد» و «جان» در اشعار مولوی دیده می‌شود، رابطه‌ای تلفیقی از اسطوره و عرفان است، و بارها دیدیم که مولانا جان را در کنار کیقباد آورده و حتی به کیقباد تشبیه کرده است، و این امر یکی از جلوه‌های اسطوره کیقباد در عرفان مولانا است که در بیت زیر نیز مشهود است:

جان‌ها بر بام تن صف صف زدند
کان قباد صف شکن می‌آیدم
(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۲۰۴)

در بیت زیر پوشیدن قبا از ویژگی‌های قباد بیان شده است، و این امر اگرچه در جهان واقع درست به نظر نمی‌رسد اما مولوی با تخیل عرفانی خود شخصیت اسطوره‌ای قباد را درویشی قباپوش و اسطوره‌ای عرفانی ترسیم کرده است.

چو شراب تو بنوشم چو شراب تو بجوشم

چو قبای تو بپوشم ملکم شاه قبادم

(همان: ۲۶۷)

در بیت زیر مولانا برخی از شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران را در «قبیل روحانیان» آورده است و در برداشتی تلفیقی، به این شخصیت‌ها جلوه‌ای روحانی و معنوی بخشیده و اسطوره ملی را با اسطوره عرفانی پیوند داده است:

در رکاب اسپ عشقش از قبیل روحیان
جز قباد و سنجر و کاووس یا بهرام کو
(همان: ۲۹۶)

سهراب

نام سهراب در آثار مولانا فقط دو بار آورده شده است که منظور مولانا از آن، شخصیتی ارجمند و دارای قدرت است که البته در این بیت مولانا تاج و تخت ممدوح خود را فراتر از گمان شخصیتی همچون سهراب فرض کرده است، و شاعر هیچ‌گونه جلوه عرفانی و معنوی به شخصیت اسطوره‌ای سهراب نداده است:

تاج و تختی کاندرون داری نهان ای نیکبخت

در گمان کیقباد و سنجر و سهراب کو

(همان: ۳۱۹)

اسفندیار

نام اسفندیار تنها یکبار در غزلیات مولوی آمده، و در این بیت اسفندیار مظهر شجاعت و جنگاوری و در سلک امام علی(ع) آورده شده است:

به صف اندر آی تنها، که سفندیار وقتی در خیبر است برکن که علی مرتضایی
(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۳۳۲)

ضحاک

ضحاک یکی از چهره‌های اسطوره‌ای- حماسی است که شخصیتی منفی و اهریمنی محسوب می‌شود و به «ماردوش» نیز مشهور است. در آثار مولوی نیز این شخصیت با همان ویژگی خاص خود آمده است و مظهر وجود اهریمنی و دیو است:

ضحاک بود عیسی عباس بود یحیی این ز اعتماد خندان وز خوف آن معبس
(همان: ۲۱۸)

کیکاووس

کیکاووس از پادشاهان بزرگ کیانی است و مولانا این شخصیت اسطوره‌ای را بیش‌تر با همان چهره اسطوره‌ای نماد حشمت و بزرگی به کار برده است؛ مثلاً در بیت زیر که به کیکاووس سرشتی عرفانی بخشیده و در کنار نام صلاح‌الدین زرکوب، از او نیز نام برده و این امر نشان از احترام و علاقه مولوی به شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران باستان است:

ای دل جاسوس من در پیش کیکاووس من
جز صلاح‌الدین ز دل‌ها هوشیاری هست نیست
(همان: ۸۴)

مانی

اسم مانی یک بار در آثار مولانا آورده شده است. در ادبیات فارسی آذر مظهر پیکرتراشی و بت‌سازی و مانی نماد نقاشی و نگارگری است. در بیت زیر مولانا به این دو شخصیت اسطوره‌ای اشاره کرده است:

احسنت زهی نقشی کز عطسه او جان شد

ای کشته به پیش تو صد مانی و صد آزر
(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۱۳۷)

کیخسرو

در «شاهنامه» و همچنین متون پهلوی، کیخسرو نمادی از یک شاهنشاه آرمانی است. او تمام ویژگی‌های یک پادشاه قدرتمند را داراست. در آثار مولوی نیز کیخسرو بیش‌تر نماد و اسطوره پادشاهی و سلطنت است:
ز بابا بشنو و برجه که سلطانت می‌خواند

که خاک اوت کیخسرو بمیرد پیش او سنجر
(همان: ۱۴۸)

در ابیات زیر مولانا میان ماه و کیخسرو ارتباطی خلق کرده است، و این امر نشان از نیمه‌عرفانی بودن شخصیت کیخسرو در متون اساطیری ایران باستان دارد؛ تا جایی که «در روایات مذهبی زرتشتیان و کتاب اوستا از او به عنوان کسی که سوار بر سروش آسمانی که در آخر الزمان رجعت می‌کند و به یاری سوشیانت برمی‌خیزد، یاد شده است» (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۶۰۰):

همه ماهند نه ماهی همه کیخسرو و شاهی

همه چون یوسف چاهی ز تو اندر چه تاری
(همان: ۳۱۵)

تلفیق شخصیت‌های اسطوره‌ای ملی، مذهبی و عرفانی

امام علی(ع) و القاب ایشان

امام علی(ع) از شخصیت‌های بزرگ مذهبی است که همواره به عنوان اسطوره‌ای مذهبی در زمینه فضایل اخلاقی همچون عدالت و جوانمردی مطرح می‌شود. نام امام علی(ع) در «مثنوی» مکرراً آمده است اما مولوی در دیوان غزلیات هفده بار نام علی(ع)، نه بار صفت حیدر، چهار بار لقب مرتضی و نه بار وصف شیر خدا و شیر حق را آورده

است. چندین بار نیز از ذوالفقار او سخن می‌گوید. در همه این موارد کلام او توأم با تحسین و اعجاب و احترام است. نکته جالب توجه این است که تقریباً در تمام این موارد، آنچه توجه مولانا را به خود جلب می‌کند صفت کرآری و صاحب ذوالفقاری و شیرمردی و شجاعت علی(ع) است، و این حاکی از نگاه حماسی مولانا به بزرگ‌ترین پهلوان و قهرمان حماسه‌های دینی و مذهبی است. پاره‌ای از این ابیات چنین است:

در بیت زیر صفت مناعت طبع علی(ع) ذکر شده است که ایشان اسطوره قناعت و مناعت طبع بودند:

عارفا بهر سه نان دعوت جان را مگذار

تا سنانت چو علی در صف هیجا بزند

(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۸۳)

قرار دادن اسم دو شخصیت حمزه و رستم در کنار یکدیگر در بیت زیر مؤید این نکته است که مولوی علاقه وافری به تلفیق شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی با شخصیت‌های بزرگ مذهبی و عرفانی دارد:

رستم و حمزه فکنده تیغ واسپر پیش او

او چو حیدر گردن هشام و اربق می‌زند

(همان: ۶۷)

مولانا در بیت زیر با استمداد از صنعت غلو خود را در سلک شیر خدا قرار داده و مدعی است که تنها شیر خدا جایگاه او را درک می‌کند:

از شیر خدای پرس ما را هر شیر قفار ما ندارد

(همان: ۷۹)

مولانا در بیت زیر دل سالک را به شیر خدا تشبیه کرده است و نفس را به منزله اسب و مرکبی می‌داند که دل بر آن سوار است؛ مولوی در این بیت برداشتی عرفانی از شخصیت شیر خدا داشته است:

دل تو شیر خدای است و نفس تو فرس است

چنان که مرکب شیر خدای شد دلدل

(همان: ۲۷۸)

حمزه

حمزه بن عبدالمطلب که به لقب «اسد الله» (شیر خدا) و «سید الشهداء» (پیش از کشته شدن حسین بن علی، امام سوم شیعیان) نیز معروف بود، عموی محمد (ص) (پیامبر اسلام) از اهالی با احترام در بین قبیله قریش به قدرتمندی و شکار شیر مشهور بود. حمزه اولین فرمانده نظامی اسلام بود و در نبردهای اولیه و من جمله نبرد مشهور «غزوه بدر» سپاه مسلمانان را رهبری می کرد، و به خاطر جایگاه والایی که در سپاه اسلام داشت، همواره شخصیتی مذهبی- حماسی یاد شده است. نام حمزه در آثار مولانا بارها تکرار شده است و شخصیت او نماد شجاعت و جنگاوری است که گاه در کنار رستم به کار رفته است:

رستم و حمزه فکنده تیغ و اسپر پیش او

او چو حیدر گردن هشام و اربق می زند

(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۶۷)

موجودات افسانه‌ای

کوه قاف

کوه قاف کوهی افسانه‌ای است که مکرراً در آثار مولوی مخصوصاً «غزلیات شمس» تکرار شده، و در هر بیت با توجه به موضوع و تناسب آن بیت در معانی مختلفی همچون مکان چشمه آب حیات، کنایه از دورترین نقطه جهان، محل زندگی سیمرغ و معانی دیگر و از همه مهم‌تر در معانی عرفانی به کار رفته است که در ادامه به توضیح آن‌ها می پردازیم.

در بیت زیر، مولوی کوه قاف را به عنوان نمادی برای مقامات و حالات صعب الوصول

در مسیر سیر و سلوک به کار برده است:

زهی دلشاد مرغی کو مقامی یافت اندر عشق

به کوه قاف کی یابد مقام و جای جز عنقا

(همان: ۵۷)

در بیت زیر، کوه قاف به صبری طولانی و کشنده در طریق وصول به حق تشبیه شده است:

چه جای صبر که گر کوه قاف بود این صبر

ز آفتاب جدایی چو برف گشت فنا

(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۷۰)

مولانا در بیت زیر، در یک اضافه تشبیهی کوه قاف را به مرحله قرب تعبیر کرده است:

چو قاف قربت ما زاد و بود اصل شماس

به کوه قاف بپرید خوش چو عنقایید

(همان: ۱۱۵)

در بیت زیر، ذات باری تعالی به عنقا تشبیه شده که دل مولانا بر بالای کوه قاف، به

دنبال او می‌گردد:

زار و معاف است کنون غرق مصاف است کنون

بر که قاف است کنون در پی عنقا دل من

(همان: ۲۸۴)

شمس‌الدین تبریزی در بیت زیر به کوه قاف تشبیه شده و مولانا خود را همای

بلندپرواز این کوه دانسته است:

به کوه قاف شمس‌الدین تبریز همایی و همایی و همایی

(همان: ۳۲۱)

در ابیات زیر معشوق به قاف و عنقای دل تشبیه شده است. در مورد بیت اول باید

گفت، از آنجا که «ماه، نماد زنانگی و اصل تأنیث است» (پورخالقی چترودی، ۱۳۸۱:

۱۷۰)، معشوق مولوی مورد رشک و حسادت اوست:

گرد ما در می‌پری ای رشک ماه و مشتری

آمدی تا دل بری ای قاف و ای عنقای دل

(همان: ۱۸۹)

هما

پرنده هما در اسطوره‌های ایرانی جایگاه مهمی دارد و معروف است که سایه‌اش بر سر

هر کس بیفتد به سعادت و کامرانی خواهد رسید به همین دلیل به مرغ سعادت معروف

شده است. هما جایگاه برجسته‌ای در ادبیات ایران زمین داشته است. در سروده‌های بسیاری از شاعران از هما به عنوان پرنده خوشبختی و سعادت یاد شده است. «در ادبیات فارسی او را نماد فرّ و شکوه دانند و به شگون نیک گیرند» (فرهنگ معین). در آثار مولوی نیز نام همای بارها تکرار شده است و در همان معنای اصلی خود یعنی مرغ سعادت و نیکبختی آورده شده است. مثلاً در بیت زیر نماد حجاب و پوشش و مرموز بودن است:

تیرش عجب تر یا کمان چشمش تهی تر یا دهان

او بی وفاتر یا جهان او محتجب تر یا هما

(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۱۱۰)

در ابیات زیر نیز پرنده اسطوره‌ای همای بنا بر مقصود و منظور مولوی آورده شده است و نشان از علاقه او به مفاهیم و موجودات اسطوره‌ای ایران دارد، و مولانا با بهره‌گیری از این عناصر اسطوره‌ساز، توانسته است به آرمان‌های خود در زمینه آفرینش شخصیت‌ها و مفاهیم اسطوره‌ای جامه عمل بپوشاند.

در بیت زیر مولانا یکی از پیران و مرشدان بزرگ خود، یعنی صلاح‌الدین را به همای سعادت تشبیه کرده است:

دوش در خواب بدیدم صلاح‌الدین را گسترده سایه دولت چو همایی برسد

(همان: ۱۷۰)

در ابیات زیر اراده و همت و دل پاک بهترین ابزار سیر و سلوک دانسته شده، و شاعر معتقد است که در چنین حالتی عارف و عاشق نیازی به سایه سعادت همای ندارد و به خودی خود می‌تواند سعادت حقیقی را برای خود رقم بزند:

در آن فلک که شعاعات آفتاب دلست هزار سایه و ظل هما چه سود کند
هما و سایه‌اش آنجا چو ظلمتی باشد ز نور ظلمت غیر فنا چه سود کند

(همان: ۱۸۰)

در بیت زیر عشق لانه و آشیانه همای دانسته شده و مولانا خواسته است تا تعبیری عرفانی از آشیانه همای به دست دهد:

لانه تو عشق بودست ای همای لایزال عشق را محکم بگیر و ساکن این لانه باش

(همان: ۱۹۴)

عنقا

«عنقا از ریشه «عنق» و به معنای «دارنده گردن دراز» است. وجه مشترک سیمرغ و عنقا «مرغ بودن» و «افسانه‌ای بودن» است. در واقع عنقا یک اسطوره عربی است و سیمرغ یک اسطوره ایرانی. شباهت‌های گفته شده باعث شده که در ذهن شاعران و نویسندگان این دو مرغ اسطوره‌ای گاهی به هم مشتبه شوند، حال آنکه در حقیقت دو خاستگاه متفاوت دارند» (آموزگار، ۱۳۸۶: ۶۷).

مولانا در بیت زیر به توصیف چمنی می‌پردازد که عنقا در برابر بلبل این چمن، غلام و بنده‌ای بیش نیست و ناگفته پیداست که منظور از چمن در این بیت، چمنزار عشق الهی است:

بیامدیم دگر بار سوی آن چمنی که هست بلبل او را غلام عنقایی
(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۲۸۶)

عنقا نیز همانند همای، مرغ سعادت و شکوه و فرّ است و به همین خاطر در مقابل مگس و پشه و صعوه که نماد بی‌ارزشی و بی‌اعتباری و کوچکی است، کاربرد دارد و شاعران از این مضمون در اشعار خود سود جست‌ه‌اند. مولانا نیز در ابیات زیر عنقا را در برابر مگس و پشه به کار برده است و گاه تعبیری عرفانی از این امر داشته است که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود:

دامی که در او عنقا بی پر شود و بی پا بی رحمت او صعوه زین دام کجا خستی
(همان: ۲۷۸)

در بیت زیر مولوی از دو مرغ اسطوره‌ای ملی و مذهبی برای مضمون‌سازی سود جست‌ه است؛ یکی هدهد و دیگری عنقا:
شاد آمدی شاد آمدی جادو و استاد آمدی

چون هدهد پیغمبری از پیش عنقا آمده

(همان: ۳۱۹)

مولانا بارها شمس تبریزی را به شخصیت‌های اساطیری و حماسی تشبیه کرده است و از این طریق، والاترین مقام عرفانی در اندیشه و جهان‌بینی خود را با عناصر اسطوره‌ای پیوند داده است. در ابیات زیر شمس تبریزی به عنقایی بی‌نشان تشبیه شده است.

شه شمس تبریزی مگر چون باز آید از سفر

یک چند بود اندر بشر شد همچو عنقا بی نشان

(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۳۲۸)

سیمرغ

سیمرغ چنانکه از «شاهنامه» برمی آید، «مرغی است ایزدی که برکوه البرز آشیان دارد و زال را با بچگان خویش می پرورد. هنگامی هم که زال به آغوش خانواده برمی گردد، پری از سیمرغ با خود می آورد تا هنگام درماندگی وی را به یاری طلبد» (سلطانی گردفرامری، ۱۳۷۲: ۳۰). دو بار دیگر در «شاهنامه»، سیمرغ حاضر می شود و هر بار گرهی از کار فروبسته زال می گشاید: یک بار هنگام زادن رستم از مادر و بار دیگر در نبرد رستم با اسفندیار.

سیمرغ در آثار مولوی نیز جایگاه و مقام والایی دارد و مکرراً نام آن در آثار مولوی آورده شده است. ابیاتی که در آن ها نامی از سیمرغ برده شده یا شخصیت سیمرغ خمیرمایه آفرینش مضمونی عرفانی - اسطوره ای شده است، در زیر آورده می شود. در بیت زیر با کمی دقت می توان پی برد که شمع معادل قاف و جان معادل سیمرغ آورده شده و سیمرغ که مرغی افسانه ای است، صبغه عرفانی به خود گرفته است:

قاف تویی مسکن سیمرغ را شمع تویی جان چو پروانه را

(همان: ۹۳)

در بیت زیر دو موجود و عنصر اسطوره ای در کنار دو شخصیت معروف و اسطوره ای عرفانی آورده شده است:

سیمرغ هوای ما ز قاف آید دام شبلی و بوالحسن گردد

(همان: ۱۵۶)

در بیت زیر مولانا معتقد است که حتی مرغ اسطوره ای و قدرتمند سیمرغ نیز نمی تواند در مقابل عشق عرفانی مقاومت کند و در دام آن گرفتار شدنی است:

به کوه قاف اگرچه که خوش پرد سیمرغ چو دام عشق ببیند فتد دگر نپرد

(همان: ۱۳۵)

در ابیات زیر مولانا، شمس تبریزی را به سیمرغ تشبیه کرده است و به شمس شخصیتی اسطوره‌ای در زمینه عرفان بخشیده است:

سیمرغ جان و مفخر تبریز شمس دین بیند هزار روضه و یابد هزار پر
(غزلیات شمس، ۱۳۶۳: ۱۴۳)

بیت زیر یکی از زیباترین ابیاتی است که مولانا در آن، شخصیت اسطوره‌ای در عرفان یعنی منصور حلاج را به سیمرغ تشبیه کرده است و جلوه‌ای اسطوره‌ای به داستان زندگی حلاج داده است:

بسی سیمرغ ربانی که تسیحش انا الحق شد

بسوزد پر و بال او اگر یک پر زند آن سو
(همان: ۳۲۷)

مولانا در بیت زیر به توصیف مقام قلندران پرداخته و آن‌ها را حتی با سیمرغ و کیمیا قابل تطبیق و تشبیه نمی‌داند:

سیمرغ و کیمیا و مقام قلندری

وصف قلندرست و قلندر از او بری

(همان: ۲۸۴)

در بیت زیر موجود اسطوره‌ای سیمرغ در کنار سلیمان(ع) به کار رفته است؛ در ادبیات فارسی بارها شخصیت‌های عرفانی و حماسی دارای وجوه مشترک دانسته شده‌اند، و در کنار یکدیگر به کار رفته‌اند و «تجلی فراوان داستان‌ها و مفاهیم در پهنه کتب عرفانی، زمینه‌های مشترک میان حماسه و عرفان پدید آورده است» (یا حقی، ۱۳۷۵: ۱۱۰).

چه ترجمان که کنون بس بلند سیمرغی

که آفت نظر جان صد سلیمانی

(همان: ۳۲۵)

نتیجه بحث

با تحلیل و بررسی برخی از عناصر اسطوره‌ساز در آثار مولانا به این نتیجه می‌رسیم که بر خلاف ادعای برخی از منتقدان، مولانا با اساطیر و شخصیت‌ها و موجودات

اساطیری ایران اغلب با احترام برخورد کرده و بارها از این عناصر برای آفریدن مضامین عرفانی سود جسته است. همانگونه که در حین بررسی ابیات بارها اشاره شد، انسان کامل و آرمانی مولانا تلفیقی از شخصیت‌های اسطوره‌ای و عرفانی است و او در کنار شخصیت‌های بزرگ عرفانی و مذهبی همچون امام علی(ع)، حمزه، شمس تبریزی و صلاح‌الدین زرکوب، از شخصیت‌های بزرگ اساطیری ایران همچون رستم و کیکاووس و کیخسرو نام برده است و این خود نشانه‌ای بارز از علاقه و احترام مولانا به عناصر اسطوره‌ای ایرانی دارد. از سوی دیگر، در کنار اساطیر ملی ایران باستان، مولانا متناسب با مقاصد مورد نظر خود در آثارش به کرات از اساطیر مختلف دینی و حماسی نیز بهره برده است و به طور کلی، اساطیر ملی و عرفانی و مذهبی در آثار مولانا تجلی بارز و آشکاری دارد. در کنار شخصیت‌های اسطوره‌ای، مولانا مکرراً از موجودات اسطوره‌ای دیگر همچون همای، سیمرغ، عنقا و سایر موجودات اساطیری دیگر نیز استفاده کرده است. در میان آثار مولوی، «غزلیات شمس» بیش‌ترین وجوه اشتراک را با متون حماسی - عرفانی دارد و برخی آن را بهترین نمونه حماسه عرفان حماسی دانسته‌اند.

کتابنامه

- آموزگار، ژاله. ۱۳۸۶ش، **تاریخ اساطیری ایران**، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
- بهرامیان، محمد حسین و الهام جم‌نژاد. **بررسی کهن الگوی آنیما در اشعار مولانا**، سایت تخصصی سارا شعر به آدرس: <http://sarapoem.persiangig.com/link/animadarmolana.htm>
- پورخالقی چترودی، محمد. ۱۳۸۱ش، **درخت در شاهنامه**، چاپ اول، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- دوستخواه، جلیل. ۱۳۷۰ش، **اوستا نخستین سرودهای ایرانیان**، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
- رزمجو، حسین. ۱۳۶۸ش، **انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی**، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- زمانی، کریم. ۱۳۸۴ش، **شرح جامع مثنوی معنوی**، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- سلطانی گردفرامزی، علی. ۱۳۷۲ش، **سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران**، چاپ اول، تهران: انتشارات میتکران.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۰ش، **انواع ادبی**، چاپ اول، تهران: انتشارات باغ آیینه.
- مرتضوی، منوچهر. ۱۳۷۲ش، **فردوسی و شاهنامه**، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- معین، محمد. ۱۳۸۹ش، **فرهنگ معین**، چاپ اول، تهران: انتشارات سرایش.
- مولوی، جلال‌الدین. ۱۳۶۳ش، **کلیات شمس**، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، ده جلد، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- یاحقی، محمد جعفر. ۱۳۷۵ش، **فرهنگ اساطیر**، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و سروش.

مقالات

- آتونی، بهروز. پاییز ۱۳۸۹، «**انسان‌های اسطوره‌ای، عارفان نخستین**»، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد، شماره ۲۷، صص ۸۳-۱۱۰.
- حسینی، مریم. زمستان ۱۳۸۶ و بهار ۱۳۸۷، «**پری در شعر مولانا: دیدار با آنیما**»، نشریه علوم انسانی دانشگاه الزهراء(س)، شماره ۶۸ و ۶۹، صص ۱ تا ۲۲.
- سیف، عبدالرضا. پاییز ۱۳۸۸ش، «**بازتاب شاهنامه فردوسی در مثنوی معنوی**»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران، شماره چهارم، صص ۳۹-۵۸.

- سیف، عبدالرضا. تابستان و پاییز ۱۳۸۰ش، «تجلی اسطوره در مثنوی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران، صص ۶۰۴-۵۹۱.
- شریعت کاشانی، علی و دیگران. پاییز ۱۳۸۱ش، «چهره‌های اسطوره‌ای و بن‌مایه‌های باستانی در شعر مولوی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم شماره ۱۳، صص ۴۸-۹.
- قبادی، حسینعلی. بهار و تابستان ۱۳۸۱ش، «حماسه عرفانی یکی از انواع ادبی در ادبیات فارسی»، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره اول، صص ۲۰-۱.



An Analytical Study on Common Mythical Symbols and Elements in Shahnameh and Odes by Shams

Asiyeh Ghavami: PhD Candidate, Persian Language & Literature, Salman – e Farsi University, Kazeroun

Farhad Barati: Faculty Member, Persian Language & Literature, Salman – e Farsi University, Kazeroun

Abstract

The subject of "Shams' Ods" – by *Jalāl ad-Dīn Muhammad Balkhī* – is the expression of mystical concept and divine love. *Rumi* has enjoyed mythical symbols to explain mystical concepts and other poetic themes throughout the mentioned odes. The present article studies the elements of myth including the characters, creatures and symbols that have had a mystical manifestation appearance in "Shams' Odes". Studied elements, creatures and characters in this paper are Rostam, Zāl, Kay Qobād, Sohrab, Esfandiar, Zahak, Kay Kāvus, Mani, Kay Khosrow and mythical creatures such as Mount Qaf, Gypaetus and Phoenix which the most important source is "Shahnameh" by Ferdowsi. The result of this research is that Rumi has benefited the extravagant epic works including Ferdowsi's "Shahnameh" by citing the elements of myth and epic in order to better explain the mystical themes and concepts in "Shams's Odes" so that scholars of mystical literature have considered it as an obvious and valuable sample of mystical epic.

Keywords: Molana, Shams' Odes, Ferdowsi, Shahnameh, symbol, myth, epic.